



درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۳/ اردیبهشت/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

موضوع جزئی: بررسی موانع اعتبار نهج البلاغه - بررسی موانع شکلی - بررسی موانع محتوایی: مصادف با: ۸ رمضان ۱۴۴۱

۱. عدم عصمت علی (ع)

جلسه: ۲۵

« الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین »

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در مورد اعتبار نهج البلاغه جنبه اقتضا تمام است و مشکلی ندارد. یعنی مقتضی برای اعتبار و حجیت نهج البلاغه با توجه به قرائنی که ذکر کردیم وجود دارد و تمام است. اما در برابر حجیت و اعتبار نهج البلاغه موانعی نیز به نظر می‌رسد وجود داشته باشد. گفتیم موانع دو دسته هستند؛ موانع شکلی که مربوط می‌شود به الفاظ و عبارات و کم و زیاد شدن الفاظ و عبارات و ما چهار مانع و مصداق برای آن ذکر کردیم. در مورد موانع محتوایی هم گفتیم به مضمون و معنا و محتوای روایات بر می‌گردد. اگر این موانع را بررسی کنیم و مانعیت آن‌ها را نفی کنیم، قهرا دیگر مشکلی در اعتبار نهج البلاغه وجود ندارد.

بررسی موانع اعتبار

مقدمه

قبل از این که وارد بررسی موانع شویم لازم می‌دانم یک توضیح کلی را به عنوان مقدمه ذکر کنم که مهم است و آن اینکه اساسا آیا این مانعیت نسبت به همه روایات و مطالب نهج البلاغه جریان دارد یا نسبت به بخشی از مطالب نهج البلاغه؟ به نظر می‌رسد حدود روایاتی که می‌توان مانعیت را نسبت به آن تصویر کرد بسیار ناچیز و قلیل است و این نکته خیلی مهمی است؛ یک وقت به طور کلی سراسر کتاب نهج البلاغه یا اغلب مطالبش را مبتلا به اشکال می‌بینیم، در اینصورت قهرا انسان باید با احتیاط بیشتری رفتار کند، ولی آن محدوده‌ای که این موانع می‌تواند نسبت به آن‌ها مانعیت ایجاد کند، محدوده‌ای بسیار ناچیز است. به چه دلیل؟

کرارا گفتیم که نهج البلاغه دویست چهل و اندی خطبه دارد، حدود هفتاد و نه نامه و چهارصد هشتاد حکمت. این تعداد خطبه‌ها و حکمت‌ها و نامه‌های نهج البلاغه است، اگر بخواهیم این‌ها را موضوع بندی کنیم، یعنی بگوییم محورهای مطالبی که در نهج البلاغه از ناحیه حضرت علی (علیه السلام) ذکر شده، چه محورها و موضوعاتی است، چندین هزار موضوع اصلی و فرعی، قابل ذکر هستند. بخش اعظم این موضوعات و موارد با قرائنی که گفتیم، مشکلی ندارند. یعنی بخش اعظم متن نهج البلاغه هم مقتضی در آنها تمام است، یعنی مصادر و مدارکش بیان شده و معلوم است علو مضمون دارد، از نظر بلاغت آن ویژگی‌ها را دارد، تطابق با آیات و روایت در اغلب روایت نهج البلاغه و مضامین آنها وجود دارد، تنها در یک بخش ممکن است این ناسازگاری‌ها به چشم بخورد. اگر بخواهیم درصد بگوییم می‌توانیم بگوییم نود و هفت درصد مطالب نهج البلاغه هم مقتضی در آن موجود است و هم مانعی در برابرش نیست، یعنی علو مضمون دارد، مطابقت با روایت دارد، مطابقت با آیات دارد، از نظر شکلی هم عالی است و هم بلیغ و

فصیح است، اختلاف نقل در آن نیست، نسبت ناروا در آن نیست، تقطیع صورت نگرفته است. البته درصد آن را حدودی بیان می‌کنم. لذا بحث از موانع اعتبار نهج البلاغه عمدتا معطوف به یک درصد ناچیزی از مضمون نهج البلاغه است. پس موانعی که در دو دسته بیان کردیم در واقع مربوط به بخش قلیلی از روایات نهج البلاغه است، بخش اعظم نهج البلاغه از این ابتلا و مشکل و موانع دور هستند. این یک مقدمه کلی بود که قبل از ورود به بررسی منابع باید تذکر می‌دادم. البته نمی‌خواهم بگویم با این مطلب همه چیز حل است، می‌خواهم این کلیت را یاد آوری کنم که توجه داشته باشیم که این مانعیت در چه محدوده‌ای است. حال با توجه به این مقدمه سراغ بررسی موانع می‌رویم. در جلسه گذشته بیان کردیم که موانع دو دسته هستند: موانع شکلی و موانع محتوایی.

الف) موانع شکلی

در مورد موانع شکلی نهج البلاغه چهار مانع ذکر کردیم، به سه مورد از این موانع خود سید رضی توجه داشته؛ یعنی چیزی نبوده که سید رضی از آن غافل باشد یعنی مسئله اختلاف در متن نهج البلاغه، مسئله تقطیع و عدم اشتغال بر همه سخنان حضرت علی (علیه السلام) را خود سید رضی در مقدمه نهج البلاغه تصریح کرده، تنها مانع چهارم یعنی نسبت‌های ناصحیح و غیر قابل اعتنا است که سید رضی در مقدمه به آن اشاره نکرده است، زیرا آن دیگر یک خطای غیر عمدی می‌شود، آن سه مورد را خود ایشان یا تعدا انجام داده با توجه به روشی که اینجا داشته است یا دیگر توانش بیش از این نبوده است، اما مانع چهارم از روی عمد نبوده است. اما این موانع با ملاحظه چند امر قابل رفع است.

۱. آشنایی با آموزه‌های دینی

در مورد این موانع با توجه به قرائنی که گفتیم مسئله موافقت کتاب و موافقت روایت معتبر و اشراف و احاطه به نهج البلاغه و اشراف و احاطه به آموزه‌های دینی در این مسیر راه گشا است. بخشی از این موانع با اتکاء به این امور چهار گانه قابل حل است، کسی که به آموزه‌های دینی اشراف دارد با کسی که اساسا اطلاعی بر آموزه‌های دینی و معارف دینی ندارد، مواجه و رویکردشان به نهج البلاغه خیلی متفاوت است، بله کسی که به معارف دینی اشراف ندارد ولو یک اشراف اجمالی، وقتی می‌رود سراغ نهج البلاغه، بدون اینکه آن آموزه‌های دینی را بداند، در مواردی ممکن است نتواند مطالب را بر یک دیگر حمل کند و یا توجیه کند یا جمع کند لذا دچار مشکلاتی می‌شود. لذا مهم است که انسان در درجه اول به آموزه‌های دینی و معارف دینی یک اشراف اجمالی داشته باشد.

۲. اشراف به نهج البلاغه

در درجه دوم اشراف به خود نهج البلاغه داشته باشد. شبیه آنچه که در مورد قرآن و تفسیر قرآن گفته شده است. روش تفسیر قرآن به قرآن، که در نهج البلاغه نیز این شیوه، شیوه مهمی است، تفسیر نهج البلاغه به نهج البلاغه، یعنی کل مطالب موجود نهج البلاغه را با هم ببینیم، بعضی کلمات را مفسر بعضی دیگر از کلمات بدانیم، عموماً و اطلاقات در برابر مخصصات و مقیدات با هم دیده شود، این خیلی مهم است کسی که مستقیماً سراغ یک خطبه می‌رود در حالیکه نمی‌داند حضرت در خطبه‌ای دیگر چه گفته است و از کلماتی که می‌تواند مبین یا مقید یا مخصص این باشد اطلاع ندارد، طبیعتاً دچار مشکل می‌شود. پس احاطه و آشنایی با خود نهج البلاغه در این مسئله بسیار تعیین کننده است.

۳. آشنایی با کتاب و روایات

آشنایی با قرآن و سنت درست است که به نوعی در دل مورد اول یعنی احاطه و آشنایی به آموزه‌های دینی قرار می‌گیرد ولی ما به طور خاص در مورد آیات الاحکام و روایاتی که در باب احکام وارد شده بحث می‌کنیم. در مواردی که ببینیم مضمون و روایتی در نهج البلاغه موافق با یک روایت معتبر یا با یک آیه است و چارچوب کلی آیه و روایات مساعد این معنا است طبیعتاً خیلی به ما می‌تواند کمک کند. عرض من این است که در این موارد با ملاحظه این نکاتی که گفتیم این موانع خود به خود مرتفع می‌شود. ضمیمه کنیم به این نکاتی که گفتیم اینکه ما مثلاً احتمال می‌دهیم جایی سید رضی نسبت ناصحیحی داده یا در جایی تقطیع کرده است و قرینه‌ای از کلام بریده شده و یا اساساً ذکر نشده است یا در جای دیگر آورده شده، بخشی از این موارد با مراجعه به مصادر و منابع قابل ارزیابی است، گاهی بین متون اختلاف است، مثلاً در همان مانع اول، شناسایی متون مورد اختلاف خودش خیلی مهم است، مثلاً ما در مورد موضوع نقصان عقل در زنان چندین متن داریم که اختلافات بسیاری بین این‌ها وجود دارد، بعضی از این متون معتبرند و بعضی معتبر نیستند مثلاً فرض کنید یک متنی یا روایتی اصلاً در متون شیعه نیامده باشد ولی در متون اهل سنت آمده باشد یا در هر دو آمده ولی بین این دو تفاوت است، در این موارد بررسی این متون و بررسی مصادر روایت از زاویه اعتبار و معتبرتر بودن خیلی می‌تواند تاثیرگذار باشد. می‌خواهم عرض کنم بسیاری از موانع شکلی موجود در نهج البلاغه (از این چهار مانع که بیان شد) با ابزارهایی که بیان شد قابل رفع است.

خلاصه

با احاطه به آموزه‌های دینی، با احاطه بر خود نهج البلاغه، با دانستن روایات و آیات و اینکه بفهمیم کدام یک از این‌ها مطابق آیات و روایات است و کدام نیست، از راه ارزیابی مصادر و منابع، از راه مقایسه متون، از راه شناخت فضای صدور روایت، و اینکه این روایت در چه شرایطی صادر شده است می‌توان این موانع را برطرف کرد؛ اینها خیلی تعیین کننده است و کسی که متخصص باشد با استفاده از این ابزارها می‌تواند بسیاری از این موانع را برطرف کند. لذا مجموعاً گمان من این است که این موانع شکلی اولاً از حیث کمی محدوده ناچیزی از نهج البلاغه را در بر می‌گیرد و تأثیرگذاری کیفی این‌ها در اعتبار نهج البلاغه قابل تقلیل به حداقل است. ما می‌توانیم بسیاری از مشکلات نام برده و نمونه‌هایی که برایشان ذکر شده را با این طریق به حداقل برسانیم.

اما موانع محتوایی

عرض کردیم این موانع دو دسته هستند:

یک دسته از موانع محتوایی در واقع مربوط می‌شود به بعضی از روایات که مضمون آنها با معتقدات و آموزه‌های شیعی یا دینی ما سازگار نیست. نمونه‌هایی را عرض کردیم، از جمله اینکه در خطبه‌ای مسئله عدم عصمت حضرت علی (علیه السلام) مطرح شده، در برخی موارد از خلفا مدح و تمجید شده است، در برخی موارد انسان مجبور بر روش و زندگی خودش آفریده شده است. این‌ها اموری است که با آموزه‌های شیعی سازگار نیست، البته این مواردی که می‌گویم امهات آن موارد است نه اینکه منحصر در این باشد، زیرا شبهات درباره نهج البلاغه بسیار است.

دسته اول

۱. عدم عصمت حضرت علی (علیه السلام)

این مطلبی است که با معتقدات شیعی سازگار نیست. در خطبه دویست و شانزده حضرت علی (علیه السلام) این مطلب را فرمودند: «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيََ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي»

مَا هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنِّي؛ فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَّا رَبَّ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَّا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَ أَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ» یعنی از حق گویی یا مشورت دادن به عدل نسبت به من خودداری نکنید که من نزد خود نه برتر از آن هستم که خطا و اشتباه کنم و نه در کارها از اشتباه در امانم.

ظاهر این خطبه این است که حضرت در این عبارات به صراحت امکان اشتباه و خطا در خودشان بیان می‌کنند و این با اعتقادات شیعی ما سازگار نیست، شیعه معتقد است که ائمه معصومین عصمت دارند به این معنا که خطا نپذیرند، اشتباه نپذیرند اما اینجا خود حضرت علی (علیه السلام) بر آن اعتقاد خط بطلان کشیده و به امکان اشتباه و خطا را درباره خودش اعتراف و به آن تصریح کرده است، اینجا این بحث پیش آمده است که آیا این خطبه اصلاً از حضرت علی (علیه السلام) است یا خیر؟

پاسخ اول

یک راه این است که بگوییم این خطبه به طور کلی از حضرت علی (علیه السلام) نیست، یعنی با مواجهه با این قبیل روایاتی که متضمن معنایی است که به حسب ظاهر با اعتقاد ما یا آموزه‌های ما سازگار نیست آن متن را انکار کنیم و بگوییم اصلاً چنین چیزی نیست.

بررسی پاسخ اول

انکار متن یک وقت مستند به قرائن و شواهد قابل اعتماد است، که این قابل قبول است ولی اگر یک متنی یا روایتی که به دست ما رسیده ولو ضعیف باشد، باید اول آن اموری که بعنوان ضعف روایت تلقی می‌شود را بررسی کنیم و ببینیم ضعفش قابل رفع است یا خیر؟ اگر اشکال دلالی وجود دارد قابل توجیه است یا خیر؟ انکار متن تقریباً ساده ترین راه و در واقع پاک کردن صورت مسئله است. اینجا سند این روایت ذکر شده است، در منابع و مصادر هم وجود دارد، تنها مشککش هم همین عدم عصمت حضرت علی (علیه السلام) است، البته موضوع جدیدی نیست و در قدیم الایام نیز مورد توجه بوده و عده‌ای تلاش کردند پاسخ‌هایی به این اشکال بدهند.

پاسخ دوم

یکی از پاسخ‌ها این است که در این خطبه اگر حضرت این را فرموده ولی در خطبه دویست و پنج خلاف این را بیان کردند، در آن خطبه حضرت خطاب به طلحه و زبیر می‌فرماید: «فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمْ وَلَا رَأْيِ غَيْرِكُمْ، وَلَا وَقَعَ حُكْمٌ جَهْلَتُهُ فَأَسْتَشِيرُكُمْ وَإِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمْ وَلَا عَنْ غَيْرِكُمْ» یعنی من در این باره به رای شما و غیر شما محتاج نبودم و حکمی هم که به آن جاهل باشم واقع نشد تا از شما و دیگران مشورت بخواهم که اگر حکمی را آگاه نبودم از شما و دیگران روی گردان نمی‌شدم.

یعنی همه چیز را می‌دانم و همه چیز برای من روشن است و اگر نمی‌دانستم طبیعتاً با شما و دیگران مشورت می‌کردم، اینکه حضرت می‌فرماید: همه چیز برای من روشن است نافی مطلب خطبه دویست و شانزده است.

عده‌ای گفتند خطبه دویست شانزده امکان اشتباه را بیان می‌کند و خطبه دویست و پنج اشتباه را به کلی نفی می‌کند و می‌گوید من اصلاً نیازی به شما نداشتم و نیازی به اینکه از شما مشورت بگیرم نداشتم و من همه چیز را می‌دانستم. این عده در واقع می‌گویند در مقایسه، خطبه دویست و شانزده در حقیقت متشابه و خطبه دویست و پنج ظاهر است.

سوال:

استاد: بله حل نمی‌کند، جمع نمی‌شود کرد، می‌گوید: آن جزء متشابهات است و نمی‌فهمیم، نه اینکه بخواهد جمع کند، ما کاری نداریم، الان منظور معلوم نیست، ما هستیم و ظهور این متن که می‌گوید من اشتباه نمی‌کنم و همه چیز را می‌دانم و کسی که همه چیز را بداند خطا در موردش معنا ندارد.

بررسی پاسخ دوم

این پاسخ ناتمام است:

اولاً: آنچه که حضرت در خطبه دویست و پنج فرموده در حقیقت اشاره به دانسته‌های خودش است یعنی مربوط به مقام علمی است یعنی من همه چیز را می‌دانم اما آنچه در خطبه دویست و شانزده فرموده است در واقع مربوط به اشتباه در مقام عمل و خطای در مقام عمل است، این‌ها دو موضوع جدا هستند، حضرت می‌گوید: «وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي» نه در تشخیص بلکه در عمل، پس اساساً مصب خطبه دویست و پنج با خطبه دویست و شانزده کاملاً متفاوت است.

ثانیاً: خطبه دویست و پنج خودش ممکن است یک سوال تازه‌ای ایجاد کند که باید پاسخ داده شود. چون آنچه که حضرت اینجا فرموده، کانه خودش را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) را بالاتر می‌دانسته که از یک طرف خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و السلم) امر کرده «و شاورهم فی الامر» و از طرف دیگر حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید من نیازی به شما دو نفر و دیگران به مشورت ندارم. این خودش یک شبهه ایجاد می‌کند که باید پاسخ داده شود.

سوال

استاد: این هم توجیه دارد، عرض ما این است که این خودش به حسب ظاهر به گونه‌ای است که می‌گوید من اصلاً نیازی به مشورت ندارم، نه به شما و نه غیر شما، این دو بحث است زیرا اصلاً حضرت نیامده بگوید که من اصلاً با شما مشورت نمی‌کنم.

پاسخ سوم

بعضی در مقام توجیه گفتند که آنچه حضرت علی در خطبه دویست و شانزده فرموده در واقع اشاره به خطا پذیری و امکان اشتباه کارگزاران خود است نه خودش. اینکه می‌گوید: به من مسایل را بگوید، نیاز به گفتن است و منظور از خطا نه اینکه من خودم اشتباه می‌کنم، حکومت من و کارگزاران من امکان اشتباه دارند و به من بگویید. لذا می‌بینیم که گاهی بر اساس گزارشاتی که از اطراف و اکناف به حضرت می‌رسید حضرت با کارگزارانش برخورد می‌کرد، این هم موید این است، اینکه می‌گوید من نیاز به این دارم که به من مشورت بدهید و حق گویی کنید و من خود را بالاتر از اشتباه نمی‌بینم یعنی در حکومت من امکان اشتباه است و بیایید به من بگویید تا امور اصلاح شود.

بررسی پاسخ سوم

به نظر می‌رسد این پاسخ احتمال بدی نباشد و بتواند مشکل را حل کند اما خلاف ظاهر روایت است و قابل قبول نیست.

پاسخ چهارم (برگزیده)

جوابی که به نظر می‌تواند مسئله را حل کند و این شبهه را برطرف کند این است که اساساً حضرت علی (علیه السلام) در این خطبه در واقع امکان خطا پذیری و اشتباه خودش را در صورتی که خدا نخواهد، اعلام می‌کند.

یک وقت می‌گوید: به طور کلی امکان اشتباه و خطا در من وجود دارد، اگر حضرت علی (علیه السلام) این را بفرماید یعنی مطلق امکان اشتباه را در مورد خودش بیان کرده که این با آن اعتقاد به عصمت سازگار نیست، اما اگر مقصود این باشد، اگر خدا نخواهد من هم مثل بقیه می‌توانم اشتباه کنم، اگر اراده الهی نباشد من هم معصوم نیستم، این قابل قبول است.

مؤید

اتفاقا استثنای بعد این خطبه مؤید این معنا است، کانه یک جمله‌ای را نقل کرده‌اند ولی به بعدش توجه نشده است حضرت می‌فرماید: «فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي؛ فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَ أَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ»؛ این خیلی مهم است. می‌فرماید من نه برتر از آن هستم که اشتباه کنم و نه در کارها و افعال از اشتباه در امانم مگر اینکه خداوند مرا از نفسم کفایت کند. بعد می‌فرماید آن نفسی که خداوند از من مالک‌تر است نسبت به آن، زیرا من و شما بندگانی هستیم که در اختیار پروردگار عالمیم و هیچ خدایی جز او نیست، خدا بود که ما را از آنچه که در آن بودیم بیرون آورد و آنچه که صلاح ما بود در آورد.

این استثنا خیلی مهم است و اتفاقا این مطابق با اعتقاد ما درباره عصمت است. ما معتقدیم ائمه معصومین (علیهم السلام)، پیامبر (صلی الله علیه و السلام) و حضرت علی (علیه السلام) معصومند به اراده الهی. این دقیقا همان چیزی است که ما به آن اعتقاد داریم، پس یک وقت این جمله را بدون استثناء در نظر می‌گیریم، بله جای آن شبهه است، یعنی چه بسا این شبهه و اشکال که بیشتر در بین وهابیون هم مطرح شده ناشی از عدم تلقی صحیح از مفهوم عصمت است مثل مفهوم توسل. آنها تلقیشان از مفهوم توسل این است که ما از ائمه (علیهم السلام) بالاصاله و استقلالا طلب می‌کنیم در حالیکه ایشان واسطه هستند، در مورد عصمت نیز همینطور است، عصمت ائمه در واقع یعنی نفی امکان خطاپذیری و اشتباه‌پذیری به اراده الهی و اذن الهی نه اینکه خود این‌ها شخصیت‌هایی هستند که امکان اشتباه در آن‌ها نیست. لذا این اشکال و ایراد وارد نیست.

«والحمد لله رب العالمين»